**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه78 – 16/ 12/ 1396 /شبهه غیر محصوره /قاعده احتیاط**

خلاصه :

شهید صدر; روایت ابو الجارود زیاد بن منذر را مؤیدی بر نبود ارتکاز مناقضه در شبهات محصوره دانستند. در جلسات گذشته درباره وثاقت ابو الجارود سخن گفتیم. مرحوم خویی پنج وجه را بر وثاقت ابو الجارود بیان کردند که از آنها این سه وجه را پذیرفتند: وقوع در اسناد کامل الزیارات، شهادت شیخ مفید; در رساله عددیه و وقوع در اسناد تفسیر علی بن ابراهیم. بیان شد به نظر ما اکثار اجلا به بیان دوم آن و هم چنین شهادت شیخ مفید; در رساله عددیه، مثبت وثاقت ابو الجارود بوده و سایر قرائن دلالتی بر وثاقت ندارند.

در این جلسه ضمن نقل روایات ذامه ابو الجارود در رجال کشی، این روایات را از نظر سندی و متنی بررسی کرده و خواهیم یافت که آیا دلالت بر تضعیف ابو الجارود دارند یا نه؟

**روایات ذامّه ابو الجارود**

مرحوم خویی[[1]](#footnote-1) ضمن نقل چهار روایت در ذمّ ابو الجارود از رجال کشی[[2]](#footnote-2) بیان می­کند تمام این روایات ضعیف هستند و در ثانی غالب این روایات ناظر به این است که ابو الجارود قلبی واژگون داشته و اعتقاد به حق نداشته و با اعتقاد باطل و شک و تردید از دنیا رفته است. که روشن است این مضامین دلالتی بر ضعیف او نداشته و تنها مثبت اعتقاد باطل اوست. تنها یک روایت وجود دارد که می­تواند دلیل بر عدم وثاقت او باشد که در سند این روایت ابن فیرزوان واقع شده و او توثیقی ندارد. ایشان می­فرماید: إلا الروایة الثالثة منها، لکن فی سندها علی بن محمد، و هو ابن فیروزان و لم یوثق، و محمد بن أحمد، و هو محمد بن أحمد بن الولید، و هو مجهول، و الحسین بن محمد بن عمران مهمل، إذن کیف یمکن الاعتماد علی هذه الروایات فی تضعیف الرجل.

روایت سومی که مرحوم خویی دلالت آن بر تضعیف ابو الجارود را پذیرفته اما آن را ضعیف می شمرد، این روایت است: عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ الْکُوفِیِّ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ، عَنْ زُرْعَةَ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ ذَکَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ7 کَثِیرَ النَّوَّاءِ وَ سَالِمَ بْنَ أَبِی حَفْصَةَ وَ أَبَا الْجَارُودِ، فَقَالَ کَذَّابُونَ مُکَذِّبُونَ کُفَّارٌ عَلَیْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ، قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ کَذَّابُونَ قَدْ عَرَفْتُهُمْ فَمَا مَعْنَی مُکَذِّبُونَ قَالَ کَذَّابُوَن یَأْتُونَّا فَیُخْبِرُونَّا أَنَّهُمْ یُصَدِّقُونَّا وَ لَیْسُوا کَذَلِکَ وَ یَسْمَعُونَ حَدِیثَنَا فَیُکَذِّبُونَ بِهِ[[3]](#footnote-3)

در این روایت بیان شده: ابو الجارود کذّاب و دروغگو بوده و از مکذّبون است. راوی می­گوید: معنای کذّاب را می­دانیم اما معنای مکذّب چیست؟ ظاهر این عبارت این است که معنای مکذّب و کذّاب متفاوت است. به همین دلیل به نظر می­رسد مکذَّبون به بوده که مطابق آن حضرت7 در پاسخ بیان می­کند: مکذَّب به این معناست که احادیثی را که واقعا حدیث ما نبوده نقل کرده و با رجوع راویان به ما، توسط ما و به واسطه حدیث ما این احادیث تکذیب می شود. این احتمال نیز وجود دارد که مکذِّبون به صیغه اسم فاعل بوده و مکذّبین به این معناست که روایاتی که از ما برای او نقل می­شود را تکذیب می­کنند. در حالی که تکذیب روایات منسوب به امام7 حتی روایاتی که اعتبار آنها روشن نیست، جایز نیست. پرسش اینجاست که آیا تعبیر کذّاب و مکذّب در کلام امام7 مثبت ضعف روایی ابوالجارود است یا تنها او را از نظر اعتقادی تضعیف می کند؟

کذّابون می­تواند به این معنا باشد که کذّابون فی قولهم یصدّقوننا. مطابق این معنا، کذب به معنای کذب اعتقادی بوده و بیش از ضعف اعتقادی از آن استفاده نمی­شود. به این صورت که ما می­گوییم مثلاً زید بن علی امام نیست در حالی که آنان سخن ما را گوش نداده و

باز به اعتقاد خود بر امامت زید بن علی باقی هستند. پس ابو الجارود از نظر مذهبی از ما نبوده و سخن او که ما را قبول دارد، سخنی باطل است نه آنکه در سایر جهات نیز ضعیف شمرده شده و نقلیات او اعتباری ندارد. پس امام7 می­فرماید: اینان اعتقاد واقعی به ما نداشته و خود را منتسب به ما می کنند در حالی که اگر اعتقاد واقعی به ما داشتند، سخنان ما در امور اعتقادی را نیز باید می­پذیرفتند.

بله اگر مکذّبون به صیغه اسم مفهول باشد، می­تواند دالّ بر ضعف روایی ابو الجارود باشد اما همانگونه که بیان شد، مکذِّبون می­تواند به صیغه اسم فاعل باشد که در این صورت، دلالتی بر ضعف روایی ابو الجارود نخواهد داشت.

**سند روایت ذامّه ابو الجارود**

مرحوم خویی پس از پذیرش دلالت یکی از روایات ذامّه ابو الجارود بر ضعف روایی او، از نظر سندی این روایت را مورد خدشه قرار می­دهد. ایشان بیان می­کند: علی بن محمد در صدر روایت کشی، ابن فیروزان بوده و او توثیقی ندارد.

برای شناسایی علی بن محمد در صدر این سند، باید دو راه را پی­گرفت. اول آنکه علی بن محمد در صدر اسناد رجال کشی چه کسانی هستند و هم چنین علی بن محمدی که از محمد بن احمد نقل روایت می­کند، کسیت؟

برای پاسخ به این پرسش، نرم افراز­های علوم اسلامی کمک ویژه­ای می­کنند. به همین دلیل می­توان برای بازیابی مراد از علی بن محمد، این عبارت را در نرم افزار جامع الاحادیث و در دامنه رجال کشی و هم چنین به نحو عام و در تمام اسناد جستجو کرد: علی بن محمد محمد بن احمد. علت آنکه دامنه محدود به رجال کشی نمی­شود این است که امکان دارد در اسناد روایات موجود در سایر کتب، مواردی یافت شود که در شناخت علی بن محمد کمک می­کند.

برای این که بتوان به نتیجه دقیق­تر و سریع­تری دست یافت، می­توان راویان دیگر را نیز ضمیمه کرد و این عبارت را مورد جستجو قرار داد: علی بن محمد محمد بن احمد عباس بن معروف. استفاده از فلش در این جستجوها بدین علت است که امکان دارد، علی بن محمد یا محمد بن احمد همراه با القاب، کنیه­ها و مشخّصات مختلفی باشند که به دنبال استفاده از این مشخّصات برای شناسایی علی بن محمد هستیم. به همین دلیل در این نوع جستجو، هم علی بن محمد بن فیروزان و هم محمد بن احمد بن ولید که مرحوم خویی بیان کرده، یافت شده و اگر راویان دیگری نیز باشد، یافت خواهد شد.

نکته دیگری که در تشخیص علی بن محمد تأثیر دارد، روایت قبل از این روایت است که در سند آن وارد شده: علی بن محمد قال حدثنی محمد بن أحمد عن علی بن إسماعیل عن حماد بن عیسی‏. به نظر می­رسد علی بن محمد در هر دو سند واحد بوده و باید با یکدیگر کار شوند. هم چنین سه روایت دیگری که در تضعیف ابو الجارود وارد شده نیازمند بحث سندی است که در مرحله اول اگر راویان آن نیازمند تمییز مشترکات باشد، باید تمییز کرده و پس از آن توثیق و تضعیف آن را بررسی نمود. از این بین، جستجوی علی بن محمد محمد بن احمد و هم چنین بررسی سندی سایر روایات را به رفقا واگذار کرده و جستجوی علی بن محمد محمد بن احمد عباس بن معروف را مورد بحث قرار می­دهیم.

 این جستجو در رجال کشی، پنج سند را پاسخ می­دهد. در این بین در سه سند، محمد بن مسعود عیاشی از علی بن محمد نقل روایت کرده و در دو سند مستقیم روایت از علی بن محمد نقل شده اما با کنار هم گذاشتن این اسناد روشن می­شود، این دو علی بن محمد متحد هستند. احتمال دارد، کشی از علی بن محمد به نحو

مستقیم روایت داشته و احتمال دارد تعلیق بر اسناد دیگر باشد که نیازمند بحث است. نکته دیگری که باید رفقا در جستجوی علی بن محمد محمد بن احمد به آن دقت داشته باشند، نقل مستقیم کشی از علی بن محمد یا با واسطه از اوست که احتمال تفاوت راویان در این دو فرض وجود دارد.

سبک بنده در تمییز مشترکات این است که به روایات مختلف نظم دهم به این نحو که روایات مشابه را کنار هم قرار می­­دهیم و این شیوه را در این اسناد نیز تطبیق می­کنیم. پنج سندی که بیان شده در آنها علی بن محمد از محمد بن احمد از عباس بن معروف نقل کرده، از این قرار است:

سند اول: مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِی یَزِید[[4]](#footnote-4)

سند دوم: مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِیِّ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ شُعَیْبٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ مِیثَمٍ، قَالَ أَخْبَرَنِی أَبُو خَالِدٍ التَّمَّار[[5]](#footnote-5)

سند سوم: حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ فِیرُوزَانَ الْقُمِّیُّ، قَالَ أَخْبَرَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ أَبِی مَرْیَمَ الْأَنْصَارِیِّ[[6]](#footnote-6)

سند چهارم: عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ الْکُوفِیِّ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ، عَنْ زُرْعَةَ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِی بَصِیر[[7]](#footnote-7) که همین سند مورد بحث ما درباره ابو الجارود است.

سند پنجم: عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا[[8]](#footnote-8)

برای شناسایی علی بن محمد در سند چهارم که مورد بحث ماست، باید هر یک از این اسناد که شباهت بیشتری به آن دارد را مورد بررسی قرار داد و سپس به اسناد بعدی منتقل شد. به همین دلیل باید در ایجاد ترتیب شبیه ترین سند به سند مورد بحث را ذیل هم چید.

سند اول (روایت مورد بحث): عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ الْکُوفِیِّ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ، عَنْ زُرْعَةَ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِی بَصِیر

سند دوم (شبیه ترین سند به روایت مورد بحث): عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا که این سند تا عباس بن معروف با سند اول متحد بوده و پس از آن جدا می شود.

سند سوم (شبیه ترین سند به سند دوم): حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ فِیرُوزَانَ الْقُمِّیُّ، قَالَ أَخْبَرَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ أَبِی مَرْیَمَ الْأَنْصَارِیِّ

سند چهارم: مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِی یَزِید

سند پنجم: مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِیِّ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ شُعَیْبٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ مِیثَمٍ، قَالَ أَخْبَرَنِی أَبُو خَالِدٍ التَّمَّار

به طور طبیعی سند دوم، سوم و چهارم که شبیه­ترین اسناد به سند اول هستند، علی بن محمد را تفسیر می­کنند هر چند در سند سوم و چهارم محمد بن مسعود در صدر سند واقع شده و در سند اول و دوم، محمد بن مسعود در صدر سند نیست که با توجه به تشابه سند تا ابی محمد الحجال سبب می­شود، این اسناد را متحد

دانست. جستجوی علی بن محمد محمد بن احمد هر چند تشابه کمتری به سند مورد بحث دارد اما به علت تعداد فراوانی که می­توان با توجه به آن یافت، قطعیت بیشتری به بحث خواهد بخشید.

با توجه به این پنج سند، علی بن محمد، علی بن محمد بن فیروزان است که در سند سوم تفسیر شده و درباره محمد بن احمد دو احتمال محمد بن احمد بن یحیی و محمد بن احمد النهدی که در سند چهار و پنج بیان شده، وجود دارد. اما با مراجعه به سایر اسناد روشن می­شود، محمد بن احمد النهدی در هیچ یک از اسناد به جز این سند، از عباس بن معروف روایت نقل نکرده است. اما محمد بن احمد بن یحیی فراوان از عباس بن معروف روایت نقل کرده است. به نظر می­رسد محمد بن احمد النهدی چون تنها در یک سند از عباس بن معروف نقل کرده، احتمال اشتباه و تحریف در این سند وجود دارد که چنین احتمالی در روایت محمد بن احمد بن یحیی از عباس بن معروف وجود ندارد. اما باید از ناحیه روایت علی بن محمد از محمد بن احمد بن یحیی نیز مورد جستجو قرار بگیرد که آیا علی بن محمد از محمد بن احمد بن یحیی روایت دارد؟

در کافی، علی بن محمد از محمد بن احمد النهدی[[9]](#footnote-9) یا به عنوان القلانسی[[10]](#footnote-10) روایت کرده است اما علی بن محمد ناقل در کافی با علی بن محمد رجال کشی، متفاوت است اما همین اسناد باعث می شود، احتمال این که النهدی به علت تفسیر نادرست علی بن محمد در رجال کشی باشد، تقویت شود.

همانگونه که در جایگاه خویش بیان کرده­ایم، تحریف به علت مکانیزم و قواعد شناخته تحریف است. مهم­ترین عامل تحری، تداعی معانی است به این صورت که مثلاً روایت علی بن محمد از محمد بن احمد، موجب تداعی معانی النهدی شده و نا خودآگاه النهدی به محمد بن احمد اضافه شده است. قاعده دیگر در تحریف، تفسیر نادرست است به این نحو که به علت اشتباه در تفسیر محمد بن احمد به النهدی، به صورت آگاهانه النهدی به عنوان تفسیر برای محمد بن احمد قرار داده شده است.

حاج آقای والد می­فرمودند: در هنگام تصحیح نسخ کافی و در مقابلات مشاهده می­شد که مثلاً در روایت محمد بن یحیی عن احمد بن محمد، پس از احمد بن محمد و در کنار محمد، بن عیسی مقداری پایین تر نوشته شده است. ابتدا به نظر می­رسید که بن عیسی جزو متن است اما با دقت روشن شد این بن عیسی حاشیه بوده و داخل در متن نیست زیرا دو نکته در این موارد وجود داشت اول آنکه به قلمی ریزتر و پایین­تر از سطح متن نوشته شده و اکثر این نوع نوشته­ها، نکاتی تفسیری برای تعیین راوی بوده­اند. پس همانگونه که اشتباه در اوایل مقابله نسخه برای حاج آقای والد ایجاد می­شده به طور طبیعی برای هر ناسخی اتفاق می­افتد و اضافه حواشی تفسیری به متن چه حواشی که در متن نوشته شده و چه حواشی که در کنار متن اصلی نوشته شده، امری کاملا طبیعی است. به همین دلیل می­توان گفت: النهدی در سند زاید بوده و مثلاً به علت تفسیر اشتباه و انتقال تفسیر به متن اصلی بوده است. البته می­توان از باب تداعی معانی نیز دانست به این نحو که ناسخ به علت قرب ذهنی به النهدی پس از محمد بن احمد، نا خود آگاه النهدی را اضافه کرده است. هر چند احتمال تفسیر اشتباه جدی تر است زیرا تداعی معانی نیازمند تکرار است و اسناد علی بن محمد از محمد بن احمد النهدی به حدی زیاد نیست که موجب تداعی معانی شود اما تفسیر اشتباه نیازی به کثرت زیاد نداشته و حاشیه نویس می­تواند به علت مشاهده اسناد کافی، به اشتباه محمد بن احمد را به النهدی تفسیر کرده باشد.

تفاوت تداعی معانی و تفسیر اشتباه این است که در تداعی معانی در یک مرحله تحریف اتفاق می­افتد اما در تفسیر اشتباه، ابتدا تفسیری اشتباه در حاشیه نوشته شده و سپس ناسخ به علت اشتباه، حاشیه را متن اصلی دیده و آن را داخل متن می­کند. همانگونه که بیان شد، تداعی معانی ناشی از کثرت است و به همین دلیل می­توان در مواردی مانند اضافه ابیه پس از علی بن ابراهیم، تداعی معانی را پذیرفت که در این موارد، تداعی

معانی بسیار طبیعی­تر از تفسیر اشتباه است. اما در بحث ما، اشتباه در تفسیر و ورود تفسیر در متن اصلی، به علت عدم کثرت روایت النهدی، منطقی­تر و طبیعی­تر به نظر می­رسد.[[11]](#footnote-11)

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

محققین گرامی می توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه) https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

 محقق گرامی؛ شما می­توانید انتقادات و پیشنهادات خود را نسبت به دروس روزانه، با شماره 09123519358 در میان بگذارید.

1. معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج7، ص324. [↑](#footnote-ref-1)
2. اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص229. [↑](#footnote-ref-2)
3. اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص230. [↑](#footnote-ref-3)
4. اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص68. رقم: 122 [↑](#footnote-ref-4)
5. اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص80. رقم: 135 [↑](#footnote-ref-5)
6. اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص209. رقم: 369 [↑](#footnote-ref-6)
7. اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص230. رقم: 416 [↑](#footnote-ref-7)
8. اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص278. رقم: 497 [↑](#footnote-ref-8)
9. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص335. [↑](#footnote-ref-9)
10. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص326. [↑](#footnote-ref-10)
11. به هنگام تألیف اصول رجال، حدود یک سال و در هر روز نصف روز، زمان برای تألیف قرار داده شد که عمده این زمان برای یافتن مثال­های مناسب که تک جهتی بوده و باز آموزشی داشته باشد و سخت نیز نباشد، استفاده شد. چه آنکه یافتن مثال­های سخت بسیار آسان است و یافتن مثال­های ساده بسیار سخت است. پس بر خلاف بحث اصول که به دنبال مثال­های واقعی نیستم در رجال تعهد داشتم مثال­های واقعی بزنم که همین موجب سختی کار شده بود. [↑](#footnote-ref-11)